



سفر پزشکيان گشايش يا انسداد ديپلماسی

روز چهارشنبه دوم مهر ۱۴۰۵، مسعود پزشکيان برای شرکت در هشتاد و یکمین مجمع عمومی سازمان ملل وارد نیویورک شد. سفر پزشکيان به نیویورک را می‌شد یکی از آزمون‌های مهم دیپلماسی دولت‌های ایران و آمریکا در وضعیت کنونی به حساب آورد؛ آنهم در شرایطی که جنگ، تحریم هوایی، محاصره دریایی، برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی و بحران تنگه هرمز روابط دو کشور را به یکی از حساس‌ترین نقاط سال‌های اخیر رسانده است. اما اوضاع آنگونه که دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی انتظار داشت، پیش نرفت.

آنچه طی سخنرانی‌های ترامپ و پزشکيان در مجمع عمومی سازمان ملل اتفاق افتاد، تاحدی فراتر از تکرار همان مواضع تند و متعارض میان جمهوری اسلامی و آمریکا بود. ترامپ با لحنی تند جمهوری اسلامی را به «نابودی» و فرستادن به «جهنم» تهدید کرد. پزشکيان نیز در مخالفت با سیاست‌های ترامپ، آمریکا را «تروریست» خواند و بر مقاومت ایران در برابر فشارهای وارده از طرف آمریکا تأکید کرد. اما به رغم سخنان تند و تیزی که طرفین در صحن علنی سازمان ملل علیه هم تکرار می‌کردند، در پشت صحنه اتفاق دیگری در جریان بود؛ و آن مذاکرات عباس عراقچی و استیو ویتکاف - نماینده ترامپ - با میانجیگری قطر بود. مذاکراتی که به مدت سه ساعت طول کشید. اهمیت این مذاکره زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم در میان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی بر سر اصل و نحوه مذاکره با آمریکا اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. از این رو، اکنون پرسش این است که آیا این تماس‌ها می‌تواند مقدمه‌ای برای رسیدن به یک توافق مرحله‌ای باشد، یا آنکه اصرار طرفین بر سر پیش‌شرط‌های خود، همین اندک روزنه باز شده مذاکره در سایه رویارویی‌های موجود را بار دیگر به بن‌بست خواهد کشانید؟

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید دید آمریکا و جمهوری اسلامی در لحظه کنونی در چه نقطه‌ای از درگیری و تنش در مقابل هم ایستاده‌اند؟ پوشیده نیست در شرایط کنونی جدال میان دولت‌های آمریکا و ایران صرفاً اختلافی در باره پرونده هسته‌ای یا تحریم‌های اقتصادی نیست. اکنون موضوعاتی نظیر تقابل و رویارویی نظامی، تحریم هوایی، وضعیت تنگه هرمز،

در صفحه ۲

در ضرورت مبارزه جدی علیه بیکاری

تعمیق بیش از پیش بحران رکود- تورمی، تحریم‌های گوناگون، کاهش درآمدهای ارزی و نفتی دولت، اقتصاد جنگ‌زده و ورشکسته را به قهراً سوق داده و بحران بیکاری را تشدید نموده است. اخراج و بیکارسازی کارگران مدام گسترش یافته است. جنگ و پیامدهای آن بر ابعاد بیکارسازی‌ها و اخراج افزوده است. اقتصاد راکد و جنگ‌زده، حتی از نرم‌های بورژوازی «رشد و توسعه» بازمانده است. نه فقط صدها

در صفحه ۳

دارایی بازنشستگان در خدمت شبکه فساد

فراهم شود. پس از مراسم، صورت‌حسابی حدود ۱۰۱ میلیارد تومان ارائه شده که به گزارش رویداد ۲۴، فقط یکی از اقلام آن ۳ میلیون و ۶۴۰ هزار بتری آب معدنی، هر بتری ۲۰ هزار تومان و در مجموع نزدیک به ۷۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان بوده است؛ یعنی بیش از صد بتری برای هر نفر. در همین گزارش آمده است که پرداخت ۴۸ میلیارد تومان از این مبلغ به‌صورت علی‌الحساب و با «ترک تشریفات» - بدون برگزاری مناقصه و رقابت - تصویب و در

در صفحه ۸

گزارش اخیر رویداد ۲۴ درباره یک صورت‌حساب ۱۰۱ میلیارد تومانی در شرکت انبارهای عمومی و خدمات گمرکی - از شرکت‌های مرتبط با هلدینگ آتیه صبا، یکی از مجموعه‌های اقتصادی وابسته به صندوق بازنشستگی کشوری - بار دیگر گوشه‌ای از نحوه مصرف دارایی‌های متعلق به این صندوق را آشکار کرده است. بر اساس این گزارش، قرار بوده برای حدود ۳۶ هزار نفر از اعزام‌شدگان از زنجان و کرمانشاه در مراسم تشییع علی خامنه‌ای امکانات اسکان و پذیرایی

مدارس و تلاقی فقر اقتصادی و فقر آموزشی!

بزرگ تبدیل شده است. رئیس اتحادیه فروشندگان نوشت‌افزار همزمان با آغاز سال تحصیلی، هزینه یک سبد متوسط لوازم‌تحریر را بین ۱۳ تا ۱۵ میلیون تومان برآورد کرده که نسبت به سال قبل بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. بهای دفتر ۶۰ برگ و ۲۰۰ برگ، دو برابر و کاغذ و مقوا سه برابر شده است.

گرانی نوشت‌افزار تنها محصول تورم و بحران اقتصادی فعلی نیست، بلکه به سیاست‌های جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته نیز برمی‌گردد. تا اواسط دهه ۶۰ تولید و توزیع لوازم‌تحریر زیر نظر وزارت بازرگانی بود، اما پس از آن از چرخه دولتی خارج و به بخش

در صفحه ۶

نظام آموزشی ایران، آینه تمام‌نمای بحران‌های چندلایه و متعددی است که تاروپود جامعه را دربر گرفته اند. تورم بیکاری، فقر و فلاکت اقتصادی نه تنها بر زندگی کارگران و اقشار زحمتکش و فرزندان آنها سایه انداخته، بلکه معلمان و کادر آموزشی را نیز با مشکلات عدیده معیشتی و فشارهای اجتماعی روبه‌رو کرده است. از همین رو، مدارس نیز به یکی از کانون‌های تلاقی تضادها، نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و شکاف طبقاتی تبدیل شده‌اند.

سال تحصیلی جدید در شرایطی آغاز شد که تأمین و پرداخت هزینه‌های نجومی تحصیلی برای میلیون‌ها تن از اقشار زحمتکش به کابوسی

سفر پزشک‌های گشایش یا انسداد دیپلماسی

محاصره دریایی، آینده برنامه هسته‌ای و امنیت منطقه، مسائلی هستند که به صورت مجموعه‌ای درهم‌تنیده پیش روی طرفین قرار دارد. در چنین شرایطی، روشن است که موضوع مذاکره دیگر یک امر فرعی در سیاست خارجی دو کشور نیست؛ بلکه روندی تعیین کننده است که می‌تواند سرنوشت بحران کنونی را روشن سازد. لذا، سفر پزشک‌های نیز باید در همین چهارچوب بررسی شود.

اگرچه حضور رئیس جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل به ظاهر یک رویداد معمول به نظر می‌رسد، اما شرایط امسال با سال‌های قبل کاملاً متفاوت بود. اکنون جمهوری اسلامی و آمریکا در یک سو با هم درگیر تهدید و فشار و رویارویی هستند و در سوی دیگر از طریق میانجی‌ها پیام‌های دیپلماتیک برای هم ردوبدل می‌کنند. این دوگانگی، شاید مهمترین ویژگی وضعیت کنونی باشد. رویارویی ادامه دارد، اما دیپلماسی هم هنوز زنده است. وضعیتی بغرنج که هر دو طرف تمایل به توافق دارند، اما با پیش‌شرط‌هایی که مقابل هم می‌گذارند، کار رسیدن به توافق را به بن‌بست می‌کشانند.

به سخنان ترامپ در مجمع عمومی سازمان ملل توجه کنید؛ او بار دیگر نشان داد که دولت آمریکا حاضر نیست مسئله جمهوری اسلامی را صرفاً از زاویه تحریم‌های اقتصادی دنبال کند. ترامپ در سخنان خود بار دیگر بر جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای تأکید کرد، از رویارویی مجدد و تشدید فشار بر جمهوری اسلامی نیز دفاع کرد. رئیس جمهوری آمریکا همزمان که جمهوری اسلامی را به «تابودی» تهدید می‌کرد، در همان حال از توافق هم سخن می‌گفت و نشان داد که از دید او مسیر دیپلماسی هنوز کاملاً بسته نشده است. در چنین وضعیتی، دولت آمریکا از یک طرف تلاش می‌کند هزینه ادامه مقاومت برای جمهوری اسلامی را افزایش دهد و از طرف دیگر، سعی می‌کند پنجره مذاکره برای توافق را کماکان باز نگه دارد.

پزشک‌های اما در سخنرانی خود، روایت دیگری ارائه داد. او بر استقامت «مردم ایران» در مقابل فشار و تهدیدهای آمریکا انگشت گذاشت، بر حق جمهوری اسلامی در دفاع از خود و برخورداری از غنی‌سازی اورانیوم تأکید کرد و در عین حال از دیپلماسی هم سخن گفت. پیام پزشک‌های را می‌توان در دو جمله خلاصه کرد. جمهوری اسلامی حاضر به مذاکره است، اما مذاکره‌ای که در شرایط تهدید و فشار نظامی باشد، تن در نخواهد داد. به این ترتیب، هر دو رئیس جمهور در ظاهر علیه هم سخن گفتند، همدیگر را «تروریست» خواندند، اما هیچ‌کدام به طور کامل پنجره مذاکره را نبستند. این موضوع شاید مهم‌تر از حملات لفظی آنان نسبت به یکدیگر باشد. چرا و چگونه؟

فراموش نکنیم در همان زمانی که فضای سیاسی مجمع عمومی تحت تأثیر سخنان تند ترامپ و پزشک‌های قرار داشت، اتفاقی در حاشیه نشست سازمان ملل رخ داد؛ و آن مذاکره سه ساعته

عباس عراقچی و استیو ویتکاف با میانجیگری قطر بود. طبق روال همه نشست‌های مذاکرات قبلی، اینبار نیز ترامپ نتیجه مذاکره را «خوب» و «سازنده» خواند و گفت که حرکت به سمت «توافق» ادامه دارد.

اما موضوع مذاکره عراقچی با ویتکاف در ایران باعث تشدید شکاف در درون حاکمیت شد. با علنی شدن این مذاکرات، برخی نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی و چهره‌های سیاسی نسبت به نحوه انجام آن اعتراض کردند و آنرا خلاف منویات رهبری دانستند؛ امیرحسین ثابتی عضو جبهه پایداری و مخالف هرگونه مذاکره با آمریکا، روز اول مهر در نامه‌ای خطاب به محب‌باقر قالیباف از ثبت استیضاح عباس عراقچی در سامانه مجلس خبر داد و خواستار ارجاع این درخواست به کمیسیون تخصصی ذیربط شد. خبرگزاری‌های تسنیم و فارس - وابسته به سپاه پاسداران - هر دو خواهان «عذرخواهی» عراقچی از مردم ایران شدند. در تلویزیون جمهوری اسلامی، مجری مخالف مذاکرات در یک برنامه زنده اعلام کرد، بر اساس نظر سنجی انجام شده، بیش از ۹۹ درصد شرکت‌کنندگان با مذاکرات عباس عراقچی با نماینده ترامپ مخالفت کرده‌اند. کار مخالفت با وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به جایی رسید که یحیی رحیم صفوی - دستیار و مشاور عالی مجتبی خامنه‌ای - و محسن رضایی - رئیس شورای امنیت ملی - برای آرام کردن فضای متلاطم درون رژیم، وارد عمل شدند. رضایی تأکید کرد مذاکره عراقچی با طرف آمریکایی، «خارج از تصمیم ساختار نظام» نبوده و او فقط شروط ایران را که از قبل آماده شده بود به ویتکاف ابلاغ کرد. رحیم صفوی نیز تأکید کرد تصمیم مذاکره با نماینده ترامپ در نیویورک «در چارچوب مصالح نظام اتخاذ شده» است. اما موضوع به همینجا خاتمه نیافت. روزنامه کیهان نیز روز شنبه ۴ مهر در واکنش به طرح هفت روزه عراقچی برای بازگشایی تنگه هرمز، مذاکره با آمریکا را «تله فریب» خواند.

با وجود این و به رغم تشدید مناقشات درون حاکمیت، واکنش‌های متضاد فوق را نباید صرفاً مخالفت با شخص عراقچی دانست. پشت این نزاع درونی و تهدید به استیضاح وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی اختلافاتی عمیق‌تر از آنچه در رسانه‌ها بازتاب یافته، وجود دارد. اختلافی که رسیدن به یک نظر واحد برای رسیدن به توافق با آمریکا را برای جمهوری اسلامی دشوار کرده است. نکته‌ای که در ماه‌های اخیر ترامپ به دفعات بر آن تأکید کرده و گفته است: نمی‌داند در ایران با چه کسی باید مذاکره کند.

بنابر این روشن است، چرا محسن رضایی و یحیی رحیم صفوی کوشیده‌اند تا به طور همزمان یک پیام روشن را به نیروهای درون حاکمیت و ترامپ منتقل کنند؛ و آن اینکه عراقچی در مذاکره با آمریکا مطابق تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی عمل کرده و اقدام او یک حرکت

شخصی و جناحی نبوده است. طبیعتاً اهمیت این پیام برای آینده مذاکرات مهم است. چرا که توافق با آمریکا - چنانچه توافقی حاصل شود - تنها زمانی قابلیت اجرا خواهد داشت که مذاکره کننده ایرانی از پشتوانه لازم در داخل حاکمیت برخوردار باشد. وگرنه هر توافق یا تفاهنامه‌ای که صورت گیرد، چنانچه مورد رضایت سپاه پاسداران نباشد، همانند تفاهنامه ۱۴ ماده‌ای با چند شلیک موشکی سپاه پاسداران دود خواهد شد و به هوا خواهد رفت.

اکنون جدای از مسائلی که در مجمع عمومی سازمان ملل گذشت، آنچه در شرایط فعلی سد راه مذاکره می‌باشد، بحران تنگه هرمز است؛ که برای هر دو طرف به ابزاری مهم برای گرفتن امتیاز از طرف مقابل تبدیل شده است. محسن رضای که طی روزهای گذشته بارها تکرار کرده بود بدون حصول شرایط ایران، تنگه هرمز باز نخواهد شد، روز ۲۹ شهریور طی پیامی در شبکه ایکس نوشت: «هفت شرط ایران برای آغاز هر مذاکره‌ای به دولت آمریکا اعلام شده است. پیام تهران روشن و بدون ابهام است. اگر واشنگتن می‌خواهد از مخمصه‌ای که خود ساخته خارج شود و بیش از این در آن گرفتار نشود، راهی جز پذیرش حقوق و شرط ایران ندارد». موضوعاتی نظیر: پایان جنگ و درگیری در همه جبهه‌ها، آزادسازی دارایی‌های مسدود شده (۲۴ میلیارد دلار)، پایان محاصره دریایی علیه جمهوری اسلامی، توقف دخالت آمریکا در امور داخلی ایران، پایان همکاری و حمایت آمریکا از مخالفان جمهوری اسلامی، رفع فشار و تحریم‌های آمریکا، رعایت حقوق هسته‌ای و برخورداری از حق غنی‌سازی از جمله شروط هفت‌گانه او برای شروع هرگونه مذاکره است. جدای از شروط فوق، پذیرش توافق میان عمان و جمهوری اسلامی توسط آمریکا نیز در روزهای اخیر به جمع شرط‌های ایران اضافه شده است. موضوعی که رسیدن به توافق را از آنچه که تا کنون بود، باز هم پیچیده‌تر و دشوارتر کرده است.

در مقابل، ترامپ نیز انجام هرگونه اقدامی برای رفع تحریم دریایی و کاهش فشار بر جمهوری اسلامی را قبل از هر چیز منوط به بازگشایی تنگه هرمز کرده است. این همان نکته گریه‌ست که کار توافق را - دست‌کم تا این لحظه - به بن‌بست کشانده است. جمهوری اسلامی می‌گوید: اول فشار را بردارید، بعد درباره امتیازهای ایران صحبت می‌کنیم؛ آمریکا هم می‌گوید: اول در باره پرونده هسته‌ای و بازگشایی تنگه هرمز تعهد بدهید، بعد تحریم دریایی را حذف و فشارها را کاهش می‌دهیم. دور باطلی که اگر بدون هیچ انعطافی از سوی دو طرف ادامه پیدا کند، طبیعی‌ست که روند مذاکرات نه تنها پیشرفتی نخواهد داشت، بلکه بن‌بست کنونی همچنان ادامه خواهد یافت.

با وجود این، این پرسش کماکان به قوت خود باقی‌ست که آیا آمریکا و جمهوری اسلامی واقعاً به دنبال توافق هستند؟ شواهد آشکار و پنهان نشان می‌دهد که طرفین تمایل به توافق دارند، اما در شرایط کنونی نمی‌توانند توافق کنند. چنانچه ترامپ صرفاً به دنبال ادامه جنگ بود، در آن

در ضرورت مبارزه جدی علیه بیکاری

هزار جوان و نیروی کار جدیدی که وارد بازار کار شده‌اند، کاری پیدا نمی‌کنند، بلکه بخش زیادی از نیروی کار شاغل نیز اخراج و به خیابان پرتاب شده‌اند.

در سایه وضعیت بحرانی و بی‌ثبات و افزایش مداوم و روزمره قیمت کالاهای مورد نیاز توده مردم، تأمین هزینه‌ی معیشت از نان و خواروبار و پوشاک گرفته تا مسکن و هزینه‌ی دارو و درمان، بسی سخت و دشوار شده است. میلیون‌ها کارگر بیکار و جوانان جویای کار، ناتوان از تأمین این هزینه‌ها، عملاً به فقر و فلاکت و گرسنگی سوق داده شده‌اند. این وضعیت تحمیلی اما اعتراضات شدیدی را در پی داشته و نمونه‌هایی از این اعتراضات در رسانه‌های خبری نیز انعکاس یافته است.

جنگ و پیامد‌های آن خصوصاً اخراج‌ها و بیکارسازی‌های وسیع و اقتصادی ورشکسته و گرفتار در بحران و رکود، نمی‌توانست با نارضایتی و اعتراض بخش‌های آسیب‌پذیر جامعه روبرو نشود. برپایی تجمع و راهپیمایی کارگران در اعتراض به اخراج با خواست بازگشت به کار، از همان روزهای اول "آتش‌بس" آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته است. در اینجا برای نمونه فقط به دو مورد از اعتراضات ادامه‌دار در یک ماه اخیر اشاره می‌کنیم.

کارگران اخراجی مجتمع فولاد شادگان در استان خوزستان، بارها مقابل درب ورودی این مجتمع تجمع اعتراضی برپا نموده و خواهان پایان بلا تکلیفی وضعیت شغلی و بازگشت به کار شده‌اند. در تجمع کارگران مورخ ۲۹ شهریور، خانواده‌ها و فرزندان خردسال کارگران نیز حضور داشتند. این کارگران همچنین جمعی در برابر دفتر نماینده شادگان در مجلس شورای اسلامی برپا کردند که نماینده فوق با لحنی تند و تهدید آمیز از پذیرش هرگونه مسئولیتی‌شانه خالی کرده است.

در سیرجان نیز کارگران شرکت "پی و پل جنوب" شاغل در معادن سنگ آهن، در اعتراض به بلا تکلیفی شغلی و عدم شفافیت در وضعیت قراردادهایشان، مقابل فرمانداری سیرجان تجمع برپا کردند. شایان ذکر اینکه از اول تیرماه سالجاری نزدیک به ۷۰۰ کارگر تحت مسئولیت شرکت "پی و پل جنوب" در وضعیت بلا تکلیفی بسر می‌برند. پیمانکار ظاهراً قصد ادامه فعالیت ندارد و این کارگران بدون کار و مزد و حقوق به حال خود رها شده‌اند.

شمار کارگران اخراجی و آن عده از کارگرانی که در جریان جنگ کار خود را از دست داده‌اند بسیار زیاد است. صنایع فولاد و پتروشیمی در صنف مقدم قرار دارند و در همین رابطه تجمعات زیادی بخصوص در پتروشیمی‌ها در اعتراض به اخراج و برای بازگشت به کار برپا شده است. اما ماجرای بیکاری بسیار گسترده‌تر است و به صنایع فوق و بیکارشدن کارگران شاغل محدود و خلاصه نمی‌شود.

در حال حاضر بخش اعظم جوانانی که وارد بازار کار می‌شوند، مستقل از اینکه چه درجه از

تحصیلات را پشت سر گذاشته باشند، کاری پیدا نمی‌کنند. گروه‌هایی از جوانان بعد از ماه‌ها و حتی سال‌ها بیکاری و سرگردانی، اجباراً به مشاغلی که ربطی به تحصیل و تخصص‌شان ندارد روی می‌آورند. بسیاری از آنان سعی می‌کنند با دست فروشی، مسافرکشی، کار در اسنپ یا حتی کولبری و سوختبری و امثال آن هزینه نیازهای اولیه زندگی را تأمین کنند و روزگار بگذرانند. آمار جوانان بیکار و جویای کار بسیار بالا و نگران‌کننده است که پایین‌تر به آن اشاره خواهیم کرد.

اما تا آن‌جا که به اعتراضات و تجمعات بیکاران و جویندگان کار بر می‌گردد، علاوه بر کارگران اخراجی، اکنون اعتراضات جوانان جویای کار نیز رو به افزایش است. هر روز شماری از جوانان بیکار در این یا آن شهر و استان به‌ویژه در استان‌های جنوبی برای کار و اشتغال، دست به اعتراض و تجمع می‌زنند. در اینجا به دو مورد مهم از این اعتراضات و پیگیری جوانان جویای کار اشاره می‌کنیم.

نمونه اول تجمعات اعتراضی جوانان بیکار شهر "خر" در استان خوزستان واقع در ۵ کیلومتری کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه است. گروه نسبتاً بزرگی از جوانان بیکار این شهر، در هفته‌پایانی شهریور ماه، بارها در مقابل کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه تجمع کرده و خواهان فعال شدن واحدهای تعطیل شده یا راکد این شرکت مانند واحد الکل سازی، گوجه فرنگی و زغال شدند تا از این طریق کار و فرصت شغلی برای آن‌ها ایجاد شود. جوانان بیکار شهر خر خواهان اولویت اشتغال بومی‌ها شدند. جوانان جویای کار در همین رابطه روزهای ۳۰ و ۳۱ شهریور نیز به تجمعات خود ادامه دادند. این جوانان علاوه بر کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، با اهداف و مقاصد مشابهی، مقابل "گروه صنایع کاغذ سازی پارس" نیز دست به تجمع زدند. علی‌رغم اینکه این تجمعات بیش از یک هفته ادامه داشته اما تا کنون کسی به آنان پاسخ نداده و شغلی به آن‌ها واگذار نشده است. جوانان بیکار شهر خر معتقدند به‌رغم اینکه ظرفیت جذب نیرو در این شرکت‌ها وجود دارد، اما کاری به نیروهای بومی داده نمی‌شود.

نمونه دوم تجمعات اعتراضی و مکرر جوانان جویای کار روستا‌های "موران" و "عمیشیه بزرگ" مقابل در ورودی شرکت کشت و صنعت "دعبل خُزاعی" اهواز است. جوانان بیکار این دو روستا که برخی از آن‌ها تحصیلات دانشگاهی و حتی مهارت‌های فنی دارند، بارها خواهان کار در شرکت کشت و صنعت "دعبل خُزاعی" شده‌اند. شایان ذکر اینکه این کشت و صنعت اساساً بر روی زمین‌های کشاورزی این دو روستا بنا شده و شرکت کشت و صنعت زمانی که در دهه ۷۰ زمین‌های اهالی این روستاها را تصاحب می‌کرد، ظاهراً تعهداتی نیز در زمینه استخدام نیروهای محلی به روستائیان داده اما به این تعهدات عمل نکرده است. اواخر مرداد ماه، کشت و صنعت "دعبل خُزاعی" مدارک ۲۰۰

نفر را برای رسیدگی و استخدام تحویل می‌گیرد و قول می‌دهد نتیجه را به آنان خبر دهد. اما خبر مثبتی به این جویندگان کار داده نمی‌شود و بعد از مدتی مشخص شده که شرکت، نیروی بومی استخدام نکرده است. به دنبال آن، اعتراضات و تجمعات جوانان بیکار روستاهای فوق از اوایل شهریور، آغاز می‌شود. روز نهم شهریور تجمع بیکاران مورد پوش و حشیه‌های نیروهای انتظامی قرار می‌گیرد. نیروهای سرکوب با استفاده از شوکر و ضرب و شتم، جویندگان کار را متفرق می‌سازند. تجمعات اعتراضی اما در روزهای بعد نیز ادامه می‌یابد. به‌رغم وعده‌های قلابی، جوانان بیکار روز ۲۹ شهریور نیز دوباره دست به تجمع می‌زنند. این تجمع نیز با تیراندازی و ضرب و شتم و اقدام به دستگیری جوانان بیکار روبرو می‌شود. تیراندازی و اقدامات سرکوبگرانه علیه جوانان بیکار، اعتراض شدید اهالی روستاهای فوق را در پی داشت. در تقابل جوانان با نیروهای سرکوب، اهالی روستاهای فوق به جوانان پیوستند. سرانجام از جانب مدیریت اعلام شد بزرگان روستای "موران" و "عمیشیه" برای گفتگو با مدیریت به شرکت مراجعه کنند تا درباره مطالبات جوانان گفتگو کنند. بزرگان این دو روستا نیز روز ۳۱ شهریور در شرکت حاضر شدند و چند ساعت آنجا منتظر ماندند اما کسی از طرف مدیریت برای گفتگو مشخص نشد و جلسه‌ای هم تشکیل نشد. از این رو، جوانان بیکار و جویای کار به‌رغم اعمال خشونت دستگاه سرکوب، روز بعد (اول مهر) برای چندمین بار تجمعات اعتراضی خود را از سر گرفتند.

مبارزات جوانان بیکار و جویای کار شهر خر و روستاهای "موران" و "عمیشیه بزرگ" برای کار و اشتغال ادامه دارد. برپایی تجمع مقابل شرکت‌ها و اعتراض به عدم استخدام و بیکاری نیروهای محلی به شهر خر و روستاهای "موران" و "عمیشیه بزرگ" خلاصه نمی‌شود. در مردادماه سال جاری، جوانان جویای کار مقابل کشت و صنعت کارون در شوشتر دست به تجمع زدند. پالایشگاه لیشر گچساران نیز چند هفته بعد شاهد همین تجمعات و اعتراضات بود، جمعی که با تیراندازی و طبق معمول خشونت دستگاه سرکوب همراه شد.

اکنون چنین به نظر می‌رسد که موضوع فقط به اشتغال جوانان بیکار در مناطق یاد شده خلاصه نمی‌شود. اعتراض به عدم استخدام به نوعی با پدیده تصاحب زمین‌های کشاورزی و نابودی محل درآمد و معیشت روستائیان نیز گره خورده است. از اوایل دهه ۷۰ که مالکیت زمین‌های زراعی به کشت و صنعت‌ها واگذار شد و زمین‌های زراعی اهالی روستا از نمونه روستای "موران" و "عمیشیه بزرگ" در واقع توسط کشت و صنعت‌ها تصاحب شد، وضعیت روستائیان نیز دگرگون گردید. برخی به کارگران روزمزد این شرکت‌ها تبدیل و برخی دیگر به کلی خانه خراب شدند. زمینی که روستائیان روی آن کار و تولید می‌کرد و به مرور زمان، کار کشت و تولید برعهده بازماندگانش قرار می‌گرفت از میان رفت. کار به جایی رسیده که کار مزدی حتی روی همان زمینی که شرکت آن را تصاحب

در ضرورت مبارزه جدی علیه بیکاری

سفر پزشک‌های گشایش یا انسداد دیپلماسی

نموده نیز به روستایی و فرزندش داده نمی‌شود. اعتراض جوانان بیکار بدین اعتبار فقط اعتراض نسبت به عدم جذب نیروی کار محلی در این شرکت‌ها نیست، این اعتراض در عین حال تا حدی با اعتراض علیه تصاحب زمین نیز گره خورده است. "توسعه" بی در و پیکر صنعتی در راستای تأمین منافع حد اکثری طبقه سرمایه‌دار در بسیاری از مناطق جنوبی کشور که با تصاحب زمین‌های کشاورزی روستائیان همراه بوده، به خانه خرابی روستائیان و نابودی کشاورزی در منطقه منجر شده است. زمین درحالی وارد چرخه صنعت می‌شود و کشاورز زمین خود را از دست می‌دهد که در برابر آن چیزی بدست نمی‌آورد جز آنکه خود و خانواده‌اش تبدیل به فروشنده ارزان نیروی کار به کسانی می‌شود که زمین را از چنگش درآورده‌اند. فاجعه اما فقط این نیست. فاجعه آنجاست که به این رانده شدگان از زمین، کار و فرصت شغلی روی همان زمین نیز داده نمی‌شود.

دامنه اخراج و بیکاری و گروه پر شمار جویندگان کار اما بسی وسیع‌تر و بحران بیکاری بسیار فجیع‌تر از آن چیزی است که اختصاراً به آن اشاره شد. تجمعات اعتراضی جوانان بیکار در مناطق یاد شده نیز، تنها نمونه‌هایی از تلاش جوانان بیکار برای کار و اشتغال و رهایی از بیکاری است که گریبان صدها هزار نیروی کار جوان را در سرتاسر کشور گرفته است. براساس نتایج طرح آمارگیری نیروی کار مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر در بهار سال ۱۴۰۵ به ۹ / ۱ درصد رسیده که ۸ / ۱ درصد بیشتر از بهار سال گذشته است. نرخ مشارکت اقتصادی به ۷ / ۴۰ درصد کاهش یافته و از هر ۱۰۰ نفر حدود ۴۱ نفر شاغل بوده یا فعالانه در جستجوی کار بوده‌اند. مطابق همین آمار تعداد شاغلان در بهار امسال نسبت به بهار سال گذشته ۴۵۰ هزار نفر کمتر است و جمعیت غیر فعال اقتصادی با افزایش ۷۹۶ هزار نفر به ۳۹ میلیون و ۵۳۵ هزار نفر رسیده است.

نرخ بیکاری درمورد جوانان از این هم وخیم‌تر است. نرخ بیکاری گروه ۱۵ تا ۲۴ سال در بهار سال ۱۴۰۵ به ۴ / ۲۳ درصد رسیده که ۷ / ۳ درصد بیشتر از مدت مشابه سال گذشته است. در گروه ۱۸ تا ۳۵ سال نیز ۵ / ۱۷ درصد جمعیت بیکار بوده‌اند که نسبت به سال قبل ۳ درصد افزایش یافته است. در گزارش مرکز آمار ۵ / ۸ درصد شاغلان، اشتغال ناقص داشته‌اند یعنی به دلایلی کمتر از ۴۴ ساعت کارکرده و آماده انجام کار بیشتر بوده‌اند.

نرخ بیکار در مورد زنان از این هم وحشتناک‌تر است. مطابق گزارش مرکز آمار، نرخ بیکاری زنان در بهار امسال به ۷ / ۱۶ درصد رسیده است که تقریباً دوبرابر نرخ عمومی و کشور است. نرخ بیکاری زنان دارای تحصیلات عالی ۸ / ۱۸ درصد و برای مردان دارای تحصیلات عالی ۳ / ۸ درصد اعلام شده است. معنای آن

این است که حضور گسترده زنان در دانشگاه و تحصیلات عالی زنان، الزاماً به معنای فرصت‌های شغلی متناسب با این وضعیت نیست که این خود نمونه واضحی از تبعیض جنسیتی آشکار در زمینه اشتغال است.

درآمار رسمی، فردی که در هفته حداقل یک ساعت کار انجام داده باشد، در شمار شاغلان قرار می‌گیرد. بنابراین روشن است که شاغل بودن در معنای آماری رژیم، لزوماً به معنای برخورداری از یک شغل پایدار، تمام وقت و تأمین‌کننده هزینه‌های زندگی نیست و شمار بیکاران در واقع بسیار بیشتر از رقم‌های اعلام شده و رسمی‌ست. با وجود این، وضعیت اشتغال و نیروی کار بیکار حتی بر مبنای آمار جعلی مرکز آمار نیز بسیار وخامت بار است. دامنه بیکاری و بیکار سازی کارگران بسیار وسیع و شمار بیکاران نیز فوق‌العاده زیاد است. تنها در جریان جنگ و پیامدهای آن بین ۲ تا ۴ میلیون نفر بیکار شده و کار خود را از دست داده‌اند.

تجربه حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی در طول ۴۸ سال گذشته نشان داده است که این رژیم در تمام دوران حاکمیت خود، جز جنگ و کشتار و زندان، جز ویرانی و گرانی و بیکاری و جز فقر و فلاکت و بدبختی و بی‌آیندی، هیچ ارمان دیگری برای توده مردم نداشته است. سرمنشأ بیکاری و تمام مصائب یاد شده، نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است. برای پایان دادن به تمام این مشکلات و بی‌شمار معضلات و مصائب دیگر، ضروریست نیروی خود را در مبارزه‌ای جدی علیه سرمنشأ بیکاری متمرکز سازیم. کار حق مسلم و بی‌چون و چرای هر شهروند است. برای کار و برای پایان دادن به اخراج‌ها و بیکار سازی‌ها جز قیام و انقلاب و برانداختن نظم موجود و استقرار حکومت شورایی و کارگری، راه دیگری وجود ندارد.

صورت گفت‌وگوهای سمساعته عراقچی و ویتکاف در نیویورک فاقد هرگونه معنایی بود. از سوی دیگر، سخنان تند ترامپ در مجمع عمومی سازمان ملل و اصرار او بر ادامه تحریم دریایی و فشار نظامی و رد پیشنهاد جدید جمهوری اسلامی، نشان می‌دهد که قصد ندارد بدون گرفتن امتیازهای قابل توجه به توافقی همانند تفاهم‌نامه ۱۴ ماده‌ای ۲۹ خرداد ۱۴۰۵ تن بدهد. از نظر ترامپ تفاهم‌نامه قبلی مرده است و تاکنون در چند نوبت بازگشت به آن را ناممکن اعلام کرده است. در عوض جمهوری اسلامی هم به رغم بازگذاشتن پنجره مذاکره، با اعلام شروطی که پذیرش آن برای آمریکا غیر قابل قبول است، نمی‌خواهد دست بسته تسلیم ترامپ شود. لذا، به نظر می‌رسد هر دو طرف به نوعی به توافق نیاز دارند، اما هیچ‌کدام حاضر نیستند مذاکره را با قبول پیش‌شرط‌های طرف مقابل آغاز کند. بنابر این تا زمانیکه طرفین چنین شروطی را پیش پای یکدیگر می‌گذارند و بر آن اصرار دارند، بعید به نظر می‌رسد بتوانند با یکدیگر توافق کنند؛ حتا اگر تمایل به توافق داشته باشند. حال اگر با چنین رویکردی، سفر پزشک‌های به نیویورک را مورد بررسی قرار دهیم، در این سفر به رغم انجام مذاکرات سمساعته میان عراقچی و ویتکاف، نه تنها گشایشی - دست‌کم تا این لحظه - در مسیر حرکت به سوی تفاهم باز نشده، بلکه اوضاع از آنچه که بود باز هم خرابتر شده است. در چنین وضعیتی، طبیعتاً پرسش کلیدی، دیگر صرفاً موضوع «توافق یا عدم توافق» نخواهد بود؛ بلکه پرسش جدی این خواهد بود که مرحله بعدی تقابل و رویارویی آمریکا و جمهوری اسلامی چگونه و تا کجا پیش خواهد رفت؟



برای پایان دادن به این وضعیت فاجعه‌بار

۱۹ روز پیش از انتشار این گزارش، "گمرک جمهوری اسلامی" آمار کامل تجارت خارجی در ۵ ماهه اول سال ۱۴۰۵ را منتشر کرده بود. براساس آمار گمرک، در این مدت ارزش دلاری صادرات غیرنفتی با ۲۸/۲ درصد کاهش به حدود ۱۵ میلیارد دلار و ارزش دلاری واردات در این مدت با ۲۶/۱ درصد به حدود ۱۷ میلیارد دلار رسید.

اما گزارش این دو مرکز دولتی چه چیزی را نشان می‌دهند؟ براساس آمار گمرک واردات و صادرات کالا نسبت به سال گذشته کاهش شدیدی یافته است. در کشوری مانند ایران که صنایع آن به شدت به واردات کالا (از مواد اولیه تا قطعات و غیره) وابسته است، این گزارش به معنای تعمیق شدید رکود اقتصادی می‌باشد. واقعیتی که در گزارش مرکز آمار نیز مشاهده می‌شود. کاهش بیش از ده درصدی تولید ناخالص داخلی در آمارهای دولتی رقم بسیار بزرگیست، به‌ویژه آن‌که این کاهش در صنایع و معادن به حدود ۱۵ درصد رسیده است.

واقعیت این است که اقتصاد بیمار ایران دهه‌هاست که درگیر بحران اقتصادی رکود - تورمی است و از این موضوع به شدت رنج می‌برد، اما تعمیق آن در این سطح و وسعت و با این سرعت، یک عامل مهم دیگر نیز دارد که می‌تواند در ادامه تأثیرات آن ویرانگرتر شود و آن تشدید اختلافات و شرایط جنگی بین جمهوری اسلامی و دولت آمریکاست.

دولت آمریکا در راستای گسترش دامنه فشار بر جمهوری اسلامی، محاصره دریایی را از اواخر فروردین ماه آغاز کرد که در پی تفاهمنامه اسلام‌آباد، اواخر خرداد محاصره دریایی لغو شد. با شکست تفاهمنامه اسلام‌آباد، محاصره دریایی بار دیگر از ۲۳ تیر آغاز گردید که حتی شدیدتر از محاصره اول می‌باشد و همچنان ادامه دارد. براساس گزارش خبرگزاری رویترز بارگیری نفت خام ایران از حدود ۲ میلیون بشکه در روز در ماه مارس به حدود ۲۲۰ تا ۲۵۵ هزار بشکه در روز در ماه اوت (آگوست) رسید. البته این به مفهوم صادرات ۲۲۰ هزار بشکه در روز نیست و تنها میزان بارگیری در کشتی‌هاست. طبق داده‌های سه شرکت رهگیری، از زمان اعمال مجدد محاصره دریایی، هیچ کشتی حامل نفت خام ایران از هرگز خارج نشده است.

به گفته‌ی سنتکام، تا ۲۳ سپتامبر آن‌ها مانع ورود و خروج ۲۵۵ کشتی (۱۱۵ کشتی در دور جدید و ۱۴۰ کشتی در دور اول) در چارچوب محاصره دریایی شده‌اند.

جدا از محاصره دریایی، دامنه‌ی تحریم‌های مالی و بانکی گسترش یافتند و محاصره هوایی نیز به محاصره دریایی افزوده گردید (اگرچه اهمیت آن در رابطه با این موضوع قابل مقایسه با محاصره دریایی نیست). ناگفته پیداست که اقدامات دولت آمریکا از جنگ و بمباران ایران تا تحریم‌ها و محاصره دریایی، در نهایت نتایج فاجعه‌بار آن بر دوش توده‌های کارگر و زحمتکش ایران می‌افتد. مردمی که هم با جنگ و حمله نظامی آمریکا مخالفند و هم با جمهوری

اسلامی و سیاست‌های آن. مردمی که بارها در مبارزات خود نشان دادند خواستار سرنوشتی این حکومت فاسد و مستبد می‌باشند. اما نتایج مخرب جنگ و بخش بزرگی از تحریم‌ها بر دوش همین مردم آوار می‌گردد.

کارگران و زحمتکشان هم حاصل این وضعیت وخامت‌بار را به روشنی در زندگی روزمره خود با تمام وجود لمس می‌کنند. اگرچه آمارهای دولتی نیز از افزایش بی‌سابقه نرخ تورم و کاهش نیروی کار خبر می‌دهند، اما واقعیت‌ها بسیار بدتر و دردناک‌تر از آن چیزیست که در آمارهای دولتی عنوان می‌گردد. هزینه‌ها آن چنان افزایش یافته که حتی مزدوران "خانه کارگر" هزینه معیشت یک خانوار ۳/۳ نفره را حدود ۹۲ میلیون تومان اعلام کردند، تنها هزینه خوراک خانواده ۴۰ میلیون تومان برآورد شده است. به عبارت دیگر یک کارگر حداقل بگیر حتی اگر تمامی مزایا را بگیرد، باز باید بیش از ۱۵ میلیون تومان داشته باشد تا تنها هزینه‌های خوراک را تأمین کند (خبرگزاری ایلنا ۲۵ شهریور). همین مزدوران در جلسات شورای عالی کار برای تعیین دستمزد سال ۱۴۰۵ همراه با مقامات دولتی و نمایندگان سرمایه‌داران هزینه معیشت یک خانوار ۳/۳ نفره را در پایان سال گذشته ۴۲ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان برآورد کرده بودند.

برای روشن‌تر شدن ابعاد وضعیت فاجعه‌بار معیشتی مردم، بررسی میزان افزایش بهای ارز و برخی از کالاها موضوع را روشن‌تر می‌کند. قبل از جنگ ۱۲ روزه یعنی در خرداد سال ۱۴۰۴ بهای هر گرم طلا ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان بود و بهای دلار ۸۲ هزار تومان. اکنون بعد از کمتر از ۱۶ ماه بهای هر گرم طلا به ۲۴ میلیون تومان (۳/۶ برابر) و بهای دلار ۲۴۰ هزار تومان (۲/۸ برابر) رسیده است. همین میزان افزایش قیمت را در بسیاری از کالاهای خوراکی نیز می‌بینیم. برای نمونه قیمت مرغ از ۱۰۰ هزار تومان به ۲۹۰ هزار تومان، قیمت شانه ۳۰ عددی تخم مرغ از ۱۷۰ هزار تومان به ۵۳۰ هزار تومان، قیمت گوشت گوسفندی از ۷۹۰ هزار تومان به ۱ میلیون و ۵۳۰ هزار تومان، روغن مایع آفتابگردان (لادن) ۱۶۲۰

گرمی از ۱۷۶ هزار تومان به ۶۵۰ هزار تومان رسیده است. دیگر اقلام خوراکی از حبوبات تا لبنیات نیز همین وضعیت را کم و بیش دارند. در این میان افزایش بهای نان برای مردم زحمتکش بسیار سنگین‌تر است.

برای نمونه قیمت نان یارانه‌ای سنگک (ساده بدون کنجد) از ۵ هزار تومان با بیش از سه برابر افزایش به ۱۵۵۰۰ تومان رسیده است. اما این تنها مشکل مردم برای تهیه نان نیست. به دلیل کاهش سهمیه آرد نانوائی‌های یارانه‌ای و همچنین کاهش نانوائی‌های یارانه‌ای، در عمل تهیه نان یارانه‌ای برای بسیاری ممکن نیست و آن‌ها از روی ناچاری مجبورند با قیمت‌های بسیار بالاتر (حتی تا ۸۰ هزار تومان برای نان سنگک کنجی که ۵۰ درصد بزرگتر از نان معمولی باشد) نان خود را تهیه کنند. در نظر داشته باشیم که کاهش تعداد نانوائی‌های یارانه‌ای نتیجه سیاست دولت است. جمهوری اسلامی با بهانه‌های مختلف سهمیه آرد نانوائی‌های یارانه‌ای را کاهش داد یا آن‌ها را به بهانه‌هایی کاملاً جعلی جریمه کرد، تا این‌که بسیاری از نانواها دست به اعتراض زدند، تجمع کردند، اما کسی به حرف آن‌ها گوش نکرد تا آن‌که برخی مجبور شدند قید آرد یارانه‌ای را زده و آزادپز شوند. یک نمونه دیگر، تمام نانوائی‌ها در مناطق ۱ و ۲ و ۳ تهران براساس مصوبه کارگروه استانداری آزادپز شدند.

بهای داروها نیز در این مدت گاه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ درصد افزایش داشته‌اند.

در حوزه درمان اوضاع آن‌چنان وخیم است که مقامات دولتی نیز بارها به آن اعتراف کرده‌اند. بسیاری از مردم متأسفانه دیگر قادر به ادامه درمان نیستند و حتی گاه قادر به تهیه مسکن نبوده و به ناچار درد را تحمل می‌کنند. به اعتراف همین مقامات دولتی، مراجعه به پزشک و مراکز درمانی به دلیل هزینه‌ها کاهش یافته است، چون مردم قادر به پرداخت هزینه‌ها نیستند. به دلیل کاهش پوشش بیمه‌ای، سهم پرداختی بیمار از داروها در مواردی به ۸۰ درصد رسیده است. بسیاری از داروها به خصوص مسکن‌ها یا برخی از داروهای بیماری‌های خاص از دایره پوشش بیمه خارج شده‌اند. به گفته‌ی هادی احمدی مدیر روابط عمومی انجمن داروسازان ایران، قیمت داروهای تولید داخل از ابتدای سال جاری حدود ۱۵۰ درصد افزایش یافته (یعنی ۵/۲

در صفحه ۶

رژیم جمهوری اسلامی

را باید با یک اعتصاب عمومی

سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

مدارس و تلاقی فقر اقتصادی و فقر آموزشی!

برای پایان دادن به این وضعیت فاجعه‌بار

خصوصی واگذار شد و دست این بخش برای تعیین قیمت‌ها باز گذاشته شد، بدون این که هرگونه استاندارد برای کیفیت این لوازم در نظر گرفته شود. نتیجه این سیاست‌ها گرانی هرچه بیشتر و وارد کردن کالاهای بنجل، قاچاق و غیراستاندارد شد. کالاهایی نظیر ماژیک، خمیر بازی و خودکار که فاقد استانداردهای تولید بوده و به خاطر داشتن فلزات، رنگدانه‌ها و حلال‌های غیرمجاز، چشم و سلامت کودکان و دانش‌آموزان را به خطر می‌اندازند.

علاوه بر لوازم‌تحریر، تأمین پوشاک، ایاب و ذهاب، خوراکی و میان‌وعده در ساعات مدرسه و کتاب‌های کمک‌آموزشی نیز بخش دیگری از هزینه‌های تحصیلی را تشکیل می‌دهند. قیمت خوراکی‌های ساده نظیر بیسکویت طی مردادماه دوبرابر شده و به ۵۰ هزار تومان افزایش یافته است. با این حساب هزینه یک میان‌وعده همراه با نوشیدنی، روزانه بین ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان و ماهانه بین ۴ تا ۱۲ میلیون تومان خواهد بود. این در حالی است که درآمد یک کارگر حداقل‌گیر بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون تومان و حداقل حقوق یک معلم ۲۶ میلیون تومان در ماه است.

گرانی اقلام مورد نیاز و سایر هزینه‌های تحصیلی، از جمله شهریه، موجب افزایش شمار کودکان بازمانده و محروم از تحصیل شده است. محمد حبیبی، سخنگوی شورای هماهنگی تشکلات صنفی فرهنگیان ایران، در آستانه سال تحصیلی در گفت‌وگو با «امتداد»، تعداد کودکان بازمانده از تحصیل در سال ۱۴۰۴ را ۱۴۰ هزار کودک ۶ تا ۱۱ ساله ذکر کرده است. از این تعداد ۵۴ هزار تن کلاس اولی بوده که پیشان هرگز به مدرسه نرسیده است. یکی دیگر از تأثیرات افزایش هزینه‌های تحصیلی، کاهش میزان خرید خانواده‌ها است. اگر تاکنون خانواده‌ها در آغاز سال تحصیلی یکجا خرید می‌کردند، در شرایط فعلی با کاهش اقلام، خرید را مرحله‌بندی می‌کنند.

شهریه‌ها بخش دیگری از هزینه‌های کمرشکن تحصیلی را تشکیل می‌دهند. رئیس سازمان مدارس و مراکز غیردولتی وزارت آموزش و پرورش در گفت‌وگو با خبرنگاران، میانگین شهریه مدارس ابتدایی ۱۷۲ میلیون تومان، متوسطه ۲۰۰ میلیون تومان و متوسطه به همراه فوق‌برنامه را ۲۲۰ میلیون تومان اعلام کرده است. حتی در مدارس ظاهراً دولتی نیز به اشکال و بهانه‌های مختلف نیز از دانش‌آموزان شهریه می‌گیرند.

در مهر امسال، شبخ گرانی و تورم، علاوه بر خانواده‌های دانش‌آموزان، بین معلمان و فرهنگیان موجب دغدغه‌های معیشتی شده است. در بیانیه‌های صادره از سوی کانون صنفی معلمان در استان‌های مختلف به مناسبت سال تحصیلی جاری، به مشکلات معیشتی و سطح ناچیز حقوق معلمان، فشار کار، بازداشت و حتی دستگیری معلمان به خاطر اعتراض به شرایط کار اشاره شده است. در این بیانیه‌ها همچنین به افت آموزشی در مدارس، کمبود معلم، فرسودگی ساختمان مدارس، کمبود فضا، فقدان امنیت شغلی

برای معلمان، تعطیلی مکرر مدارس و مجازی کردن کلاس‌ها در شرایطی که زیرساخت‌های لازم برای برخورداری همه دانش‌آموزان از امکانات لازم برای شرکت و استفاده از کلاس‌های مجازی وجود ندارد، تأکید شده است.

یکی از موارد مهمی که در بیانیه کانون صنفی معلمان، از جمله فرهنگیان شاغل و بازنشسته شهرستان اسلام‌آباد غرب، مورد تأکید قرار گرفته است، ضرورت برخورداری دانش‌آموزان از آموزش رایگان است. در این بیانیه از جمله چنین آمده است: «ما معتقدیم مدرسه نباید به بنگاه اقتصادی تبدیل شود.» آنها خواسته‌اند به جای تحمل هزینه‌ها به خانواده‌های دانش‌آموزان، دولت نسبت به تأمین بودجه آموزشی اقدام کنند.

بیانیه کانون صنفی معلمان تهران نیز ضمن اشاره به افزایش محرومیت تحصیلی دانش‌آموزان نوشته است: «افزایش شدیداً نگران‌کننده موضوع بازماندگی از تحصیل و ترک تحصیل دانش‌آموزانی که فقر و گرانی افسارگسیخته، ادامه تحصیل را برای آنها و خانواده‌هایشان دشوار کرده است... در چنین شرایطی هزینه‌های سنگین تغذیه، مسکن، رفت‌وآمد، لباس و کفش، لوازم‌تحریر و حتی دسترسی به ابزارهای لازم برای آموزش مجازی، می‌تواند به مانعی برای تحصیل تبدیل شود.»

مدارس، تحت حاکمیت جمهوری جهل اسلامی در ایران، اینه تمام‌نمایی از وضعیت جامعه‌اند. جایی که تأثیر شکاف طبقاتی در میزان دسترسی کودکان به آموزش در آن به آشکارا به نمایش درمی‌آید. جایی که فقر اقتصادی به فقر آموزشی گره می‌خورد. جایی که خرافه و مذهب جای علم و دانش را می‌گیرد. جایی که به جای دولت، خانواده‌ها باید متحمل هزینه آموزش شوند. جایی که در آن، جای دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل به دلیل فقر و یا سرکوب و کشتار و جنگ خالی است. جایی که بیش و پیش از هرچیز نیازمند و تشنه تغییر و دگرگونی است. آن‌هم دگرگونی بنیادی به نحوی که نزدیک‌ترین پیوند بین مدرسه و کار اجتماعی مولد برقرار گردد و آموزش‌های نظری و عملی تلفیق گردند. در چنین سیستم آموزشی، موانع موجود بر سر راه شکوفایی استعدادهای جوانان برخواهد افتاد، دیگر نیازی به ایجاد موانع مصنوعی برای ادامه تحصیل نظیر کنکور وجود نخواهد داشت و هرکسی به‌حسب تمایل و استعداد خود قادر به ادامه تحصیلات عالی رایگان خواهد بود.

از همین روست که سازمان ما، سازمان فدائیان (اقلیت)، خواهان آموزش و تحصیل رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه و به‌رماندن تمام دانش‌آموزان به هزینه دولت از غذا، پوشاک، وسایل تحصیل و ایاب و ذهاب است.

رایگان بودن تحصیل، لازم، اما کافی نیست. باید به جداسازی مدارس دختران و پسران نیز پایان داده شود. برای دگرگونی محتوایی در سیستم آموزشی طبقاتی، ما همچنین خواهان کوتاه کردن دست مذاهب از مدارس و نظام آموزشی هستیم. مدارس و آموزشگاه‌ها باید مطلقاً غیرمذهبی

برابر) و داروهای خارجی نیز قیمت‌شان ۵ تا ۶ برابر شده است. این در حالی است که مرکز آمار نرخ تورم در این بخش را تنها ۴۸ درصد اعلام کرده است!

بهای یک بسته استامینوفن گدئین از ۱۳۷ هزار تومان به ۶۵۰ هزار تومان و آموکسی سیلین (آنتی‌بیوتیک) از ۳۲۰ هزار تومان به یک میلیون و ۲۳۰ هزار تومان رسیده است. در واقع در بخش درمان و سلامت، مردم نه فقط با افزایش سرسام‌آور تورم روبرو هستند، بلکه افزایش سهم بیمار از هزینه‌های درمان (در نتیجه کاهش خدمات بیمه‌ای) باری مضاعف بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه انداخته است. آن‌گاه در چنین شرایطی و با این واقعیت‌ها، همتی رئیس کل بانک مرکزی با وقاحت تمام برای این که مجبور نشوند نرخ تورم را سه رقمی اعلام کنند، ۴ مهرماه گفت: "نرخ تورم نقطه‌به‌نقطه در شهریور ماه پس از ۱۵ ماه روند افزایشی، اندکی کاهش یافته است".

روشن است که واقعیت‌های زندگی مردم در آمارهای دولتی جایی ندارند. این را هم در نظر بگیرید که بخشی از مردم به دلیل شدت بیکاری حتی یک فرد شاغل در خانواده ندارند. واقعاً مردم چگونه باید زندگی کنند؟ تا کجا می‌توان این شرایط غیرقابل تصور را تحمل کرد؟ لحظاتی را که امروز تک تک ما از زندگی روزمره مردم (به ویژه فقیرترین‌شان) تجربه می‌کنیم، آن‌قدر دردناک است که دل سنگ را آب می‌کند، اما از جمهوری اسلامی و مقامات دزد و فاسد آن هیچ صدایی در نمی‌آید و هر آنچه می‌کنند درست برعکس خواست مردم و در جهت تشدید شرایط فاجعه‌بار زندگی آن‌هاست.

باید به‌ویژه و با تأکید این را هم در نظر داشته باشیم که ادامه روند کنونی (تحریم، محاصره دریایی و جنگ) وضعیت فاجعه‌بار کنونی را دو چندان می‌کند. هر قدر که این وضعیت طول بکشد اوضاع با سرعتی حتی بیشتر برای کارگران و زحمتکشان رو به وخامت خواهد رفت و این هشدار بسیار مهمی است که باید با دقت بر آن تعمق کرد. نه می‌توان و نه باید به این فلاکت تن داد. برای پایان دادن به این وضعیت فاجعه‌بار و تحقق خواست کارگران و زحمتکشان "کار، نان، آزادی"، باید که جمهوری اسلامی فاسد و جنایتکار را سرنگون ساخت و بر ویرانه‌های آن حکومت شورایی کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه را برپا نمود.

باشند، تدریس هرگونه امور دینی و انجام مراسم مذهبی در مدارس باید ممنوع شود. دست مذاهب و دستگاه روحانیت از دخالت در امور مدارس و برنامه‌های درسی باید کوتاه گردد. جدایی دین از دولت و مدارس باید محقق می‌گردد. خرافه به زیر کشیده شود و در عوض علم و دانش و کار بر تارک سیستم آموزشی قرار گیرند.

دارایی بازنشستگان در خدمت شبکه فساد

به این نهادها و منابعی که حکومت مجاز به تصرف و مصرف آن‌هاست، مخدوش می‌شود. همین بی‌مرزی زمینه ترک تشریفات، قراردادهای غیرشفاف و صورت‌حساب‌های چند ده میلیاردی را فراهم می‌کند.

وقتی از «فساد در صندوق بازنشستگی» صحبت می‌شود، این فساد به شبکه‌ای از هلدینگ‌ها، شرکت‌ها، املاک و سرمایه‌گذاری‌هایی برمی‌گردد که دارایی‌های مربوط به صندوق را اداره می‌کنند. چنین شبکه‌ای این امکان را ایجاد می‌کند که منابع از راه قرارداد، خرید، واگذاری، ترک تشریفات یا صورت‌حساب‌های مشکوک از شرکتی خارج و به مجموعه‌ای دیگر منتقل شود، بی‌آن که بازنشستگان - به عنوان صاحبان اصلی این دارایی‌ها - از چگونگی این تصمیم‌ها اطلاع یا بر آن نظارت مؤثری داشته باشند.

این پرونده نیز بی‌سابقه نیست. در نخستین سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، بانک‌ها و بخش بزرگی از صنایع دولتی شدند و مجموعه‌ای از اموال نیز به مصادره درآمد. در دهه ۶۰، به‌ویژه در دوران جنگ و اقتصاد سهمیه‌ای، دسترسی به ارز، کالا و مجوز به امتیازی اقتصادی تبدیل شد. از دهه ۱۳۷۰، خصوصی‌سازی، واگذاری شرکت‌ها، اعتبارات بانکی و بعدها ارزهای ترجیحی، مجاری تازه‌ای برای دسترسی به منابع اقتصادی و مالی گشودند. شکل این دسترسی‌ها در دوره‌های مختلف تغییر کرده، اما چپاول اموال عمومی ادامه یافته است. در همین روند، پرونده‌های متعددی - از فسادهای بزرگ بانکی تا چای دیش - هر چند سال یکبار گوشه‌ای از این مناسبات را آشکار کرده‌اند. بسیاری از این افشاگری‌ها نیز نه حاصل نظارت مستقل و مستمر، بلکه در جریان کشمکش‌های درونی جناح‌ها و مراکز قدرت حکومتی علنی شده‌اند.

در ظاهر، مجلس، قوه قضائیه و نهادهای نظارتی همواره وجود داشته‌اند، اما، در واقعیت، خود بخشی از همان شبکه قدرت‌اند. ناظر و نظارت‌شونده در یک شبکه واحد از انتصاب، منافع و رقابت جناحی عمل می‌کنند. در کنار این، سرکوب مطبوعات آزاد و تشکلهای مستقل کارگری و بازنشستگی، نظارت جامعه بر قدرت را محدود کرده و آن را عملاً به همان نهادهای قدرت سپرده است. بازنشستگانی که معیشت و حقوقشان مستقیماً به دارایی‌های صندوق وابسته است، نماینده واقعی و منتخب خود را در اداره آن ندارند؛ حتی اگر کرسی‌ای به نام آنان وجود داشته باشد، با انتخاب مستقیم آنان پر نمی‌شود و در برابرشان پاسخگو نیست. آنان نه به اسناد و تصمیمات مالی دسترسی دارند و نه در چگونگی هزینه‌کرد این دارایی‌ها حق تصمیم. تا زمانی که چنین نظارتی وجود نداشته باشد، نام پرونده‌ها و رقم‌ها می‌تواند تغییر کند، اما زمینه‌ای که فساد را تولید و بازتولید می‌کند باقی خواهد ماند.

وجه دیگر همین ساختار، مصونیت از مجازات است. افشای فساد لزوماً به تحقیق مستقل و مجازات عاملان آن نمی‌انجامد. در موارد متعدد، روزنامه‌نگاران، فعالان مدنی یا کسانی که تخلفات و سوءاستفاده‌های مراکز قدرت را

پیگیری کرده‌اند، خود با فشار و پیگرد روبه‌رو شده‌اند، در حالی که رسیدگی به فساد مقام‌ها و مجموعه‌های قدرتمند همواره گزینشی بوده است. حتی هنگامی که پرونده‌ای به تحقیق یا محاکمه می‌رسد، نتیجه الزاماً برای همه یکسان نیست و موقعیت افراد و شبکه‌های درگیر در ساختار سیاسی و اقتصادی می‌تواند بر روند آن اثر بگذارد. نزدیکی یا دوری به مراکز قدرت، رقابت‌های درونی جناح‌های حکومتی و وزن سیاسی و اقتصادی افراد، می‌تواند تعیین کند کدام پرونده پیگیری شود، کدامیک مسکوت بماند و چه کسی هزینه آن را بپردازد.

در چنین شرایطی، «مبارزه» با فساد نیز گزینشی می‌شود: قانون به جای آن‌که معیاری یکسان برای همه باشد، زیر تأثیر توازن و مناسبات قدرت قرار می‌گیرد. حاصل، چرخه‌ای است که در آن قدرت اقتصادی نفوذ سیاسی تولید می‌کند و قدرت سیاسی نیز به نوبه خود امکان مصونیت اقتصادی را گسترش می‌دهد. فساد از همین‌جا از مجموعه‌ای از تخلفات فردی فراتر می‌رود و به مسئله‌ای ساختاری در مناسبات قدرت و ثروت تبدیل می‌شود.

معنای این مسئله هنگامی ملموس‌تر می‌شود که وضعیت مالی صندوق‌های بازنشستگی و شرایط زندگی بازنشستگان را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بر اساس گزارش‌های منتشرشده از بررسی‌های مرکز پژوهش‌های مجلس، اعتبارات مربوط به صندوق‌های بازنشستگی از بودجه عمومی از ۴۵۳ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۳ به حدود ۷۷۷ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۴ رسید؛ رقمی معادل ۱۷ / ۱ درصد

مصارف بودجه عمومی. سهم صندوق بازنشستگی کشوری از این اعتبارات حدود ۳۹۴ هزار میلیارد تومان بود. در لایحه بودجه ۱۴۰۵ نیز حدود ۹۷۸ هزار میلیارد تومان برای جبران کسری صندوق‌ها و متناسب‌سازی پیش‌بینی شد. واقعیت اما این است که دولت نه تنها کمکی به صندوق‌های بازنشستگی نمی‌کند، بلکه هم اکنون صدها میلیارد تومان به صندوق‌ها بدهکار است.

در این شرایط بازنشستگانی قرار دارند که سال‌هاست برای مستمری، متناسب‌سازی، درمان و معوقات خود تجمع و اعتراض می‌کنند و برای هر افزایش حقوق یا تأمین هزینه درمان باید در انتظار «تأمین اعتبار» بمانند؛ در همان حال، در شرکتی وابسته به صندوق آن‌ها صورت‌حسابی بیش از صد میلیارد تومان برای مراسمی حکومتی ارائه می‌شود.

صورت‌حساب ۱۰۱ میلیارد تومانی تنها یکی از نمودهای این مناسبات است. مسئله به چگونگی کنترل، تخصیص و توزیع ثروت و منابع مالی جامعه بازمی‌گردد؛ به این‌که چه کسانی این منابع را تولید می‌کنند و چه کسانی درباره مصرف آن‌ها تصمیم می‌گیرند. کارگر و کارمندی که دهه‌ها کار کرده و حق بازنشستگی پرداخته است، حتی از امنیت اقتصادی دوران بازنشستگی خود مطمئن نیست، در حالی که شبکه‌های متصل به قدرت سیاسی و اقتصادی بر منابعی از نفت و بانک تا شرکت‌ها و صندوق‌های بازنشستگی اختیار گسترده‌ای دارند. در چنین مناسباتی، دارایی بازنشستگان نیز می‌تواند از کارکرد اصلی خود جدا شود و در خدمت نیازها و اولویت‌های قدرت قرار گیرد. همین‌جاست که فساد از یک تخلف مالی فراتر می‌رود و به شکلی از تصرف ثروتی تبدیل می‌شود که حاصل کار و زندگی میلیون‌ها انسان است.



دارایی بازنشستگان در خدمت شبکه فساد

دستور کار قرار گرفته بود و سپس با ورود حراست صندوق ادامه روند پرداخت متوقف شد. این گزارش همچنین از صورت‌حسابی بیش از ۸۰ میلیارد تومان در شستا برای همین مراسم خبر داده است.

در همین ارتباط، پرسشی اساسی مطرح می‌شود: مراسم تشییع خامنه‌ای چه ارتباطی با صندوق بازنشستگی و دارایی بازنشستگان دارد؟ دارایی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مجموعه‌های اقتصادی وابسته به صندوق قاعداً باید در خدمت تأمین منابع و تعهدات آن در قبال بازنشستگان باشد. پس چرا باید هزینه اسکان و پذیرایی یک مراسم حکومتی از منابع شرکتی تأمین شود که در مجموعه اقتصادی وابسته به صندوق بازنشستگی قرار دارد؟

حتی اگر فرض شود تمام آب‌ها و غذاها واقعاً خریداری و توزیع شده باشند، مسئله اصلی همچنان پابرجاست: این روابط سیاسی، خویشاوندی و میزان نزدیکی یا دوری به مراکز قدرت است که بر دسترسی به منابع اقتصادی اثر می‌گذارد. آنچه در این پرونده دیده می‌شود، نه صرفاً یک «تخلف» منفرد یا یک «استثنا»، بلکه نمونه‌ای از سازوکاری است که در آن موقعیت سیاسی و شبکه‌های وابستگی، امکان دسترسی به دارایی‌ها و منابع متعلق به نهادهای غیردولتی و اجتماعی را فراهم می‌کند. هنگامی که منابع یک صندوق بیمه اجتماعی برای مأموریتی خارج از وظایف آن و در خدمت یک مراسم حکومتی به کار گرفته می‌شود، مرز میان دارایی‌های متعلق در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization

Of Fadaian (Aghaliyat)

No 1188 September 2026



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیزم بیکار می کنند

بینندگان گرامی تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده و نیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه ست" پخش می‌شود (Yahsat).
برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام، یوتیوب و سایت تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دریافت کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :

آدرس یوتیوب: tvshora1349

فیس بوک: Tvshora

تلگرام: t.me/tvshora

شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:

۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵

0031644664405

آدرس تماس ای میل :

tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون :

www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:

Alternative Shorai

Satellite:Yahsat

Frequency:12594

Polarization:Vertical / عمودی

Symbol Rate:27500

FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی